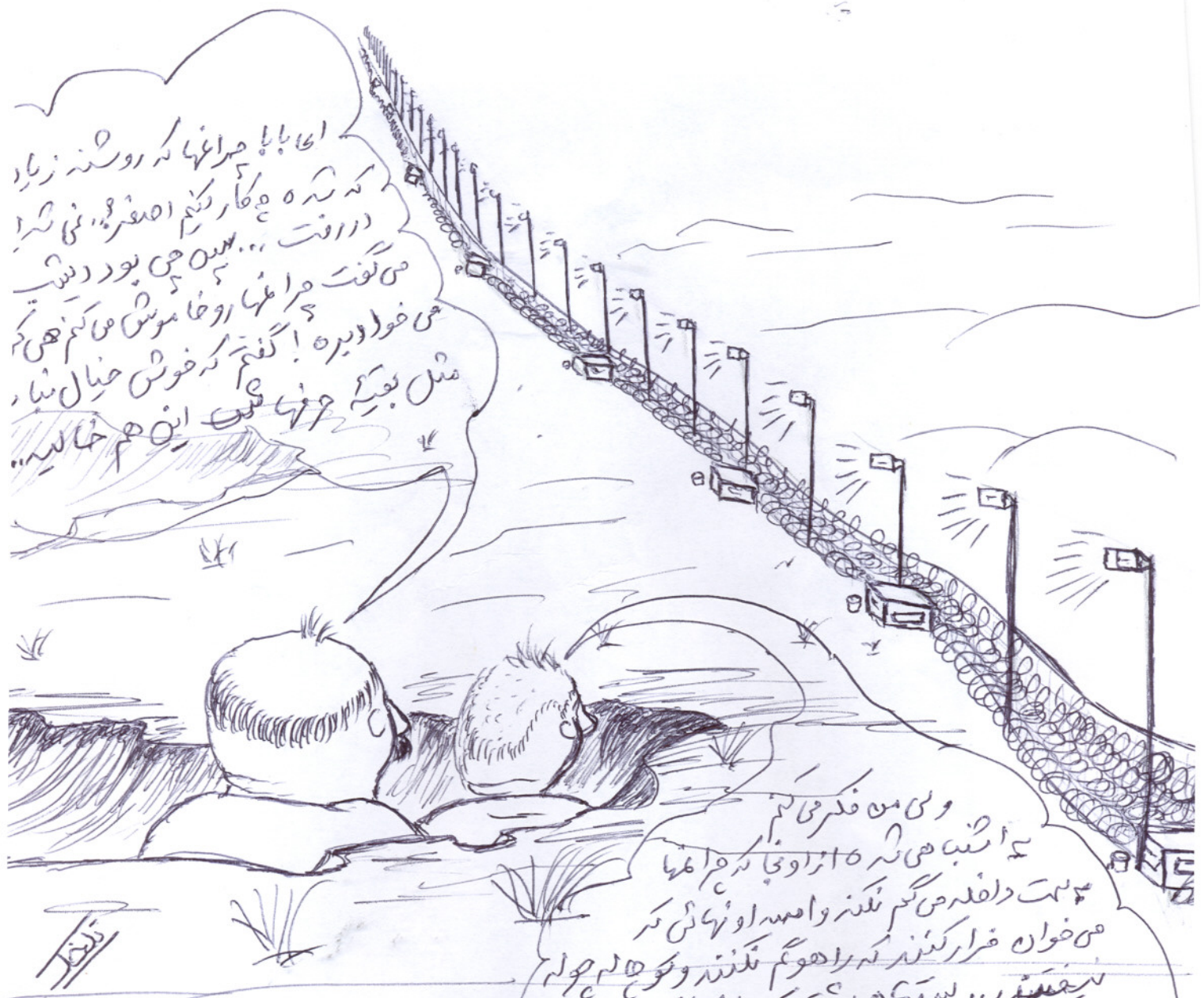


ای بابا چراغها که روشنند زیاد
 که سده و چهار کنیم اصغر، منی شکر
 در وقت ... پس می بود دست
 می گفت چراغها رو خاموش می کنیم
 می خواد بیره! گفتیم که خوش خیال سبزه
 من بویچه چراغها رو این هم خالیه...



وی من فکر می کنیم
 به آنتن می سده از اونجا که چراغها
 به دست دافله می گم نندن و امسه اونجا که
 می خوان فرار کنند که راهو گم نندن و کوچ هم حوله
 نرفتند... سترگم بستر کردند که اند کس می
 که راهنهایی کنند و بیجا و ویزای خروج برش
 بدن... تازه فکر کنیم اون کلنهای سترگ می
 هم تو راه می هاش که فرار می کنند توخ گذاشتن
 خند برونه...

تلفاز